

پرچم روزانه سال یکم شماره ۱۶۸ شنبه ۲۴ مرداد ماه ۱۳۲۱

ادنباله [متن دفاع آقای کسروی در دیوان کیفر (۱)]

اما شیخ خزعل باید تصریح کنم که من از او گزند و آسیب دیده ام . زمانی که بدولت نافرمانی نمود من در خوزستان بودم و زیان و آزار بسیار کشیدم . چیزی که هست من با او کینه نورزیدم و دلیلش آنستکه چون پس از بازگشتن بتهران تاریخ خوزستان و داستان نافرمانی شیخ را نوشتم (که آن کتاب بچاپ

رسیده) یادی از سرگذشت خود نکردم و درباره شیخ نیز بیرده دری نپرداختم زیرا من کمتر اهمیتی بقضایای خود میدهم . گذشته از آنکه من از سفرخوزستان با همه زیان و آزاری که دیدم بخوشدلی بازگردیدم . بخصوص که در آن سفر با خان بهادر دوستی یافتم و آنمرد با آنکه همه کاره شیخ بود با من دوستی و مهربانی بسیار نمود و بیشتر بیاس دوستیهای او بود که من بدرفتاریهای شیخ و کسانش را فراموش ساختم . کنون هم بر من ناگوار است که از شیخ بد بگویم . ولی چون پای وکالت در میانست نمیتوانم چشم پوشی کنم . این بسیار شگفت است که شیخ خزعل را یکی از بزرگان ایران شمارند و یکفرد نیکوکارش نشانش دهند و کسانی را بیگناه باتهم کشتن او بزدان اندازند و بدادگاه کشانند . اینها از آن سر زده که تاریخ شیخ را نمیدانند و منهم در اینجا جز باختصار یاد نتوانم کرد (در اینجا بتاریخچه شیخ پرداخت که چون در پرچم

جداگانه نوشته شده و میشود دیگر در اینجا نمی آوریم)^۱ .

درباره دیبا نیز متاسفم که حقایق را بگویم . این مرد در اروپا درس خوانده و از آنجا جز بی دینی و مادبگری هدیه ای نیاورده بود و از اینرو چون در دربار استخدام یافت بیک رشته خوشگذرانیهای پرداخت که جز مایه بدنامی نبود و سرانجام در نتیجه آنکه با مجلل الدوله پدر زن شاه قمار کرده و از او برده بود از دربار رانده شد و در این هنگام کسانی فرصت یافته از دستش شکایت کردند و در دادگاه بعنوان کلاهبرداری محکوم و بزدان فرستاده شد . اساسا او زندانی سیاسی نبود و من نمیدانم برای چه با او رفتار زندانی سیاسی میکردند . گویا در نتیجه گفتگوهای بوده که از اسرار دربار میکرده است . بهر حال باو عنوان ستمدیدگی نتوان داد . در اینجا گفتگو از قرآن خواندن او کردند . ولی ما او را قرآن خوان نمی شناختیم .

درباره مدرس من او را یکبار بیشتر ندیده بودم و از نزدیک نمیشناختم ولی چنانکه از مردم میشنوم یک مردی بوده بی آز و طمع ، و بیول و جاه اهمیت نمیداده ، ترس از کسی نمیکرده ، نمازخوان و روزه دار بوده .

۱- [در دنباله دفاع شادروان و زیر عنوان « شیخ خزعلخان و کارهای او » آورده خواهد شد .]

اینها خصائص دینی اوست . ولی همه میدانند که شادروان مدرس در سیاست همیشه اشتباه میکرد و کارهایش بزیان کشور بود . مثلاً در قضیه مهاجرت مدرس در میان مهاجران تفرقه انداخت و باعث آن شد که کسانی از سران مهاجران را گرفتند و بزنجیر کشیدند و باستانبول بردند .

داستان مهاجرت یک مسئله مهمی بود . در بحبوحه جنگ گذشته که روسها در ایران سپاه داشتند و نفوذ متفقین در همه جا کارگر میبود ، یک دسته از دموکراتها و آزادیخواهان بنام غیرت ایرانیگری بآنها مخالفت نموده و با آلمان و عثمانی ارتباط و اتحاد پیدا کردند و برای تهیه وسایل جنگ با روسها از تهران بیرون رفتند . این یک دلیری بزرگی بود ولی متاسفانه از همان قم که شهر نخستین سر راهشان بود دو دستگی آغاز گردید و علت آن بود که دموکراتها میگفتند ما باید یکسره با آلمان پیمان بندیم و با خود آنها ارتباط پیدا کنیم ولی مدرس بعنوان اتحاد اسلام پافشاری میکرد که ما با عثمانی پیمان بندیم و او را وسیله ارتباط با آلمان قراردهیم و بر سر این با دیگران کشاکش مینمود . همه کس میدانند که این اندیشه او خام بوده است .

در داستان نافرمانی خزعل مدرس باو هوادار درآمد و در مجلس یک اقلیتی بضد شاه گذشته پدید آورد . اقلیت بسیار متعصبی که گذشته از مجلس در شهر تهران جوش و خروش راه می انداخت . در چنان هنگامی که ممکن بود منجر بجدا شدن خوزستان از ایران گردد آقای مدرس بیباکانه با دولت مخالفت مینمود . حقیقت آنست که جمعی از آزمندان و سود جویان از خزعل و از دیگران پولهایی گرفته و باو وعده پشتیبانی داده بودند چون خود آنها وجهه کار نداشتند مدرس را پیش انداخته و وسیله خود قرار گرفته بودند .

گفته میشود مدرس بپول قیمت نمیگذاشت و بی نیازانه زندگی میکرد . این راست است : ولی چه سود که دیگران او را وسیله استفاده های پولی میساختند .

ما از رضا شاه یادداشتیهایی در دست داریم که مینویسد « **در قضیه جمهوریت فلان مرد**

آمد و از من پول خواست و من چون ندادم رفت و از محمد حسن میرزا

گرفت و بطرفداری از او برخاست » . مقصودش یکی از پیرامونیان مدرس است که من در اینجا نامش را نمی برم .

از سوی دیگر یک تلگرافی رمزی در دست ماست که در همان قضیه جمهوریت محمد حسن میرزا برادر

خود احمد شاه که در پاریس بود فرستاده و در آن میگوید : « **سی هزار تومان که باطرفیان**

مدرس دادیم کافی نیست . باز میخواهند . یک حواله دیگری

بفرستید » . در این زمینه من از آقای دکتر صحت که آن زمان از نزدیکان محمد حسن میرزا بود پرسیدم

او نیز تایید کرد که چنان پولی داده شده است .

]



[آیت‌الله سیدحسن مدرس]

اینست حال مدرس . از طرف دیگر اساسا کسیکه سیاست وارد شد کشته شدن برای او حادثه شگفتی نیست . در سیاست هر کسی حریف خود را از میان برمی دارد اگر چه با کشتن باشد . نمیگویم مدرس را کشته اند ، چنین چیزی باور کردنی نیست و چنانکه آقای محیط و دیگران شرح داده اند قضیه مصنوعی است . مدرس در آن حالی که بوده نیازی بکشتن او نبوده . میگویم : این شکایتها از آنکه بمدرس تیر انداخته اند یا او را دستگیر کرده بخراسان فرستاده اند مستوجب گله و ناله نتواند بود . کسیکه در سیاست کار میکند آنهم با تهور شادروان مدرس باید از کشته شدن هم باک نداشته باشد .

خلاصه آنکه این چهار موضوع آدمکشی نه تنها از نظر اصول قضایی در خور اعتماد نیست و نمیتوان بدلائل پرونده ها استناد نموده رای داد بلکه وقتیکه آدم همه اطراف قضایا را بدیده میگیرد عکس مقصود دادستان بدست آمده و مصنوعی بودن اتهامات روشن میشود . اینست در اینباره درخواست تبرئه برای هر دو از موکلینم مینمایم .

میآییم بر سر دیگر پرونده های آقای مختار . من باید درباره آنها بیک کلیاتی اکتفا کنم زیرا دفاع مفصل را آقایان وکلای دیگر خواهند کرد . در زمینه این پرونده گفتگو از شاه گذشته و کارهای او نیز بمیان آمد در حالیکه نیازی بآن نبود . باعث این گفته های آقای دادستان در ضمن بیان ادعا بود که از موضوع بیرون رفتند بهر حال من نیز ناگزیرم چند جمله در آن زمینه بگویم :

میبینم بسیاری از مردم گفتگو از زمان آن شاه و کارهایش میکنند و کسانی نیز درخواست محاکمه میکنند . من میگویم خوشا بحال ایرانیان که خود را بچنین شایستگی برسانند و بتوانند پادشاهان خود را محاکمه کنند .

ولی دربارهٔ رضا شاه پهلوی محاکمه بیکی از دو راه تواند بود : نخست آنکه یک دیوان عدالت بزرگی بر پا گردد که در آن کارهای رضاشاه از نیک و بد و همچنین کارهای همهٔ کسانی که با او بودند ، از وزیران و نمایندگان و دیگران برسیدگی آید و از روی دقت و عدالت حکم و تصمیم صادر گردد . دوم آنکه یک کسی یا یک جمعی کارهای بیست سالهٔ آن شاه و وزیران و دیگران را برشتهٔ نوشتن کشند و یک داوری تاریخی نماید . هر دو اینها مهم است ولی افزار بسیار میخواهد . از جمله این نکته را نباید فراموش کرد که هر کاریکه در ایران یا در کشورهای دیگری رخ میدهد یک رویهٔ بیرونی دارد و یک رویهٔ درونی باین معنی حوادث و وقایع که ما در بیرون می بینیم در واقع نتیجه یک رشته کارها و اندیشه ها و کوششهای نهانیست که در پشت پرده سیاست انجام میگردد . بخصوص در کارهای ایران که این نکته بسیار مهم است .

کنون مقصودم این است که کسانی که خواهند کارهای رضاشاه و دیگران را محاکمه کنند باید از جریانهای سیاسی کشور نیز آگاه باشند و متاسفانه در این باره آگاهی بسیار کم است . من خود میخواستم برای آگاهی ایرانیان در این باره شرحهایی بنویسم ولی دیدم دسترس باآگاهیهای سیاسی ندارم ولی در شگفتم که مردم بی آنکه آگاهی داشته باشند در این زمینه سخن میگویند و اظهار عقیده میکنند . این یکی از آلودگیهای ایرانیان است که در هر کاری بجای آنکه از راهش درآیند و جستجو کنند و از روی دانش و بینش سخن گویند همیشه استنادشان بپندار و گمان است .

هر کس آنچه را که خود میپندارد و با هوسها یا کینه های خود سازگار می یابد بنام عقیده بیرون میریزد . امروز شما از صد یک کارهای شاه گذشته بطوریکه بوده و رخ داده آگاه نیستید و جز اطلاع بسیار ناقص از هر یکی ندارید و با اینحال درباره او قضاوت میکنید .

این استناد بپندار و گمان یک عیب بزرگی در ایرانیانست که باید گفت در نتیجه انس بگزافه گوییهای شعرا دچار آن گردیده اند . در این باره من حکایتهایی دارم . هنگامیکه در دانشکده معقول و منقول درس تاریخ میگفتم میدیدم بسیاری نمی آیند و اگر می آیند گوش نمیدهند و یاد نمیگیرند و در امتحان چیزهایی از روی پندار و گمان بافته میگویند . یکروز در این باره بدفتر دانشکده شکایت کردم و برای اثبات موضوع از یکی از شاگردان پرسیدم پس از شاه عباس جانشین او که بود؟ . گفت : پسرش . گفتم : تو این را از کجا میگویی ؟ گفت : علی القاعده دیگر ! . شاه عباس که پس از وی نوه اش جانشین شده بود و من در درس آنرا شرح داده بودم این گوش نداده و اکنون با جسارت از پندار خود میبافت و پاسخ میداد .

درباره کارهای شاه گذشته نیز همین رفتار را میکنند بجای اینکه وارد شوند و رسیدگی نمایند با گمان و پندار چیزهایی در دل جا داده اند و همان را میزان میگیرند . من در زمان رضاشاه جز گزند و زیان ندیدم و زمانی هم آن شاه را دشمن میداشتم . هنگامیکه در عدلیه بودم روزهای سلام که میرفتیم من خود را عقب همگی میکشیدم که آن شاه را نبینم و او مرا نبیند ولی سپس بحقیقی پی بردم که از آنحال بازگشتم در اینجا نمیتوانم همه چیز را بگویم و تنها یک چیز را یاد خواهیم کرد .

امروز بیشتری از ماها در یاد دارد که پیش از رضاشاه در ایران همیشه ملوک الطوائف بود و در هر گوشه ای از کشور یک گردنکشی بدولت نافرمانی نموده باستقلال زندگی میکرد . چرا چنین بود ؟ ... چرا

دولتهای وقت بدفع آنها نمی پرداختند؟ ناچارم پرده از روی کار برداشته بگویم بسیاری از وزیران خودشان خواهان ملوک الطوائفی بودند و اینست بگردنکشان حمایت مینمودند . در این باره دلیلهای بسیاری هست من تنها یکی را یاد میکنم :

داستان نایب حسین کاشانی را همه شنیده اید . اینمرد نزدیک بیست سال با راهزنی زندگی میکرد و پادشاهی مینمود و بمردم ستم بی اندازه روا میداشت و دولتهای وقت در پی برانداختن او نبودند . بلکه در زمان کابینه عین الدوله برای تشویق او و ماندگانش حکومت کاشان و نطنز و قراسورانی راه یزد و اصفهان را نیز باو سپرده و فرمان فرستادند و سالانه پنجاه هزار تومان حقوق تعیین کردند و برای او و پسرانش لقبهای دولتی فرستادند ، لقب ماشاله خان سردار جنگ بود .

عین الدوله بی پروایی را بجایی رساند که نایب علی پسر نایب حسین را با یکدسته سوار بتهران خواسته نگاهبان خود گردانید . در حالیکه در همان هنگام یک هیئتی از کاشانیان برای تظلم از دست نایب و پسرانش در تهران بودند و اینها هر روز روزنامه ها را پر از دادخواهیهای خود میگردانیدند و ستمهای نایب و کسانش را میشمردند . یکی از جنایتهای نایب در آن هنگام کشتن شادروان آقا علی بود . پدر این جوان متین که در اینجا در میان وکلا نشسته (**اشاره باقای نراقی میکند**) که مجتهد کاشان و یک عالم جوان با تقوایی بوده و ماشالله او را بخانه خود برد و کشت و مادرش بدولت تلگراف فرستاده استغاثه مینمود که باری جنازه پسر را بمن بدهید .

]



[

نایب حسین کاشانی با پیروانش

بدتر از داستان نایب حسین کاشانی قضیه اسماعیل آقا (**سمتقو**) بود . اینمرد در پایان جنگ گذشته اسلحه و افزاری بدست آورد و بارزوی استقلال کردستان - با تحریک دیگران - با دولت نافرمانی نمود و دست بتاخت و تاراج گشاد . مدت‌ها کارش تاختن باین سو و آنسو بود و همیشه تلگرافهای ناله و شکایت از ارومی و سلماس و دیگر جاها بتهران میرسید . ولی وزرا کمترین پروایی نمی نمودند تا در زمستان ۱۳۳۹ بلکستان تاخت و در آنجا جمع بسیاری را کشت و زنان و دختران را باسیری برد . این قضیه تبریزیان را بشورانید که سخت بااعتراض برخاستند . وثوق الدوله که رییس الوزرا بود برای آرامش مردم دستور لشکرکشی داد . سردارانانتصار (**جناب آقای اعلم**) که رییس نظام بود بگرد آوردن سرباز و سواره پرداخت و یک دسته قزاق نیز همراه نمود و از تهران فیلیپوف نامی را که از سرکردگان روسی بود برای فرماندهی فرستادند و در بحبوحه زمستان با کردها جنگ برخاست و چون نظامیان غیرتمندانه میکوشیدند پس از چند جنگی سلماس را از کردها گرفتند و اسماعیل آقا شکست یافته در چهریق بمحاصره افتاد که بایستی خود را بسپارد و یا گریخته و از مرز عثمانی بیرون رود .

مردم از این زبونی او شادمانی بی اندازه مینمودند و چشم براه مژده گرفتاری سمتقو دوخته بودند که ناگهان گفته شد دولت باو زینهار داده و گناهانش را عفو نموده . چرا دولت اینکار را کرده؟! چه جهت دارد بچنین جنایتکاری زینهار بدهند؟! گفته شد چون سمتقو اظهار پیشیمانی نموده و بدولت ملتجی گردیده صلاح چنین دانسته اند که او را نومید نگردانند . ولی شرط شده که :

(۱) همه اسلحه خود را از توپ و تفنگ و فشنگ تسلیم کند .

(۲) همه مالهای لکستان و دیگر جاها را که تاراج کرده باز گرداند .

(۳) خونبهای همه کشتگان را بدهد .

(۴) برادر خود احمد آقا را بتبریز فرستد که بعنوان گرو در قزاقخانه بماند .

با این شرط هاست که دولت باو زینهار داده . اینها را گفتند و در روزنامه ها نیز نوشته شد ولی چند روز دیگر که سپاهیان بتبریز بازگشتند دانسته شد همه آنها دروغ بوده و بی هیچ شرطی اسماعیل آقا را عفو کرده اند ، و این بود از همان روزها دوباره سمتقو دست بتاراج و کشتار باز کرده دوباره غایله او بزرگ شد که هزارها جوانان قربانی شدند و صدها آبادی ویرانی یافتند و بود تا در زمان رضا شاه او را از بن برانداختند .



اسماعیل آقا (سمتقو)

این نمونه دیگری از رفتار و سیاست وزرای ایرانست . آنها نیرومندی دولت مرکزی را نمیخواستند و خود کوشش بکار میبردند که همیشه گردنکشان را دلیرتر گردانند . چرا چنین کاری میکردند؟ پرسشیست که بیاسخ درازی نیازمند است و در اینجا مجال شرح آن نیست . مقصود اینست که از سالها دراز در ایران چنین سیاستی جاری بوده و نخستین کسیکه آن سیاست را نپذیرفت رضاشاه بود که از روزیکه بر روی کار آمد بکندن ریشه ملوک الطوائف کوشید و یکایک گردنکشان را از میان برداشت و ما میدانیم که اینکار ساده و آسان نبود و آن مرد بغدادکارهای بسیاری برخاست .

من از روزیکه باین اسرار پی بردم دشمنی آن شاه را از دل خود بیرون گردانیدم و رنجشهای خود را بکنار گزاردم ، و با اینحال همه میدانند که تا او بر روی تخت بود بستایش از او برنخواستم ولی اکنون در اینجا در برابر بدگوییهایی که از دیگران می بینم ناگزیرم که از گفتن حقایق خودداری ننمایم و از غوغا و هیاهو نترسم . با اینحال پوشیده نمیدارم که آن شاه بدیهایی نیز داشت و یکی از آنها از میان بردن مشروطه بود . در زمان آن شاه مشروطه از میان رفت و قوانین از کار افتاد و چاپلوسی و پستی میان مردم رواج گرفت و این گناه کوچکی نبود . لیکن در اینجا هم باید گفت مبتکر این کار او نبود . اینرا دیگران از پیش آغاز کرده بودند و آن شاه تکمیل گردانید . کوشش به از میان بردن مشروطه از سال ۱۳۳۰^۱ با دست کابینه آغاز شد و همه وزیران در آن باره هم عقیده و همدست بودند و رضاشاه نیز آنها را با سیاست خود موافق یافته از ایشان پیروی کرد و ما دیدیم که در همین زمینه صدها کسان دیگری با او شریک و همکار بودند .

آنچه بمن ناگوار میافتد آنست که کسانی دیروز در برابر آن شاه سر بپایین انداخته جز فرمانبرداری و فروتنی نمی نمودند و بلکه بچاپلوسی و ستایشگری نیز می پرداختند و امروز بدینسان شیر شده اند و بدگویها

می نمایند . شگفت آنکه هر کس چنین وامینماید که در زمان شاه گذشته او هم از ناراضیان و اعتراض کنندگان بوده است در حالیکه ما میشناسیم که دروغ میگویند و این پستی دیگری از ایشانست .

اکنون بر سر دفاع میروم : درباره اتهام آقای مختار ببا داشتهای غیرقانونی که قسمت مهمی از اتهاماتست ما بیش از همه خود را در برابر یک مسئله علمی قضایی می یابیم و آن اینستکه تخلف از یک قانونی هنگامی جرم است که تقید بآن قانون در میان باشد و گرنه در اجرای مجازات دچار اشکال خواهیم بود .

این مسئله در قوانین مطرح نشده ولی اصولاً مسلم است و من اینک آنرا با مثلی روشن میگردانم : فرض کنیم در قوانین ایران قمار بازی جرم شمرده شده و برای کسیکه قمارخانه دایر کند ، یا جوانان را بقماربازی وادارد مجازات سنگینی تعیین یافته . ولی در همان حال قمار در بیرون مجاز می باشد و کسی از آن منع

نمی نماید . بلکه یک محله ای از تهران بنام « **کوی نو** » برای قمارخانه ها تخصیص یافته و پاسبانها برای تامین نظم و آرامش در آنجا گمارده شده و هر کسی میتواند بی آنکه محجوب گردد سوار اتوبوس شده و بقمارخانه ها رود و چند ساعتی در آنجا بگذراند و فردا قصه خود را بیاران و دوستانش باز گوید . خلاصه آنکه عملاً قمار مجاز گردیده و آن قوانین مربوطه بقمار جز نمایشی در قانون شمرده نمیشود . لیکن با اینحال روزی یکی را از قماربازان یا قمارخانه داران بگیرند و پرونده برایش تنظیم کرده پیشگاه دادگاه آورند ببینیم آیا قاضی میتواند چشم روی هم گزارد و او را محکوم بمجازاتاتی که در قانون پیش بینی شده است گرداند؟!!

چنانچه گفتم این یک مبحث قضاییست و برای نخستین بار در ایران مورد ابتلا گردیده و شما باید آنرا حل کنید و من چنین میبینم که همین مسئله باین دادگاه و باین رسیدگی عنوان تاریخی خواهد داد . زیرا در آینده همیشه در گفتگو از مباحث قضایی این موضوع را یاد کرده و این دادگاه را نام خواهند برد .

حقیقت آنست که در چنین موردی یک قاضی نمیتواند بعنوان اجرای آن قانون بکسی مجازات دهد . زیرا یک قانون هنگامی مجریست که تقید بآن در میان باشد و عملاً ممانعت از تخلف نماید . یک قانونی که بکنار گزارده شده و هیچ ممانعتی از اقدام بحد آن نمیشود قوه قانونی خود را از دست داده . از سوی دیگر یکی از

موجبات مجازات « **تجری** » است . وقتیکه ما بیک کسی مجازات میدهیم یک نکته هم این را در نظر میگیریم چرا از میان صد هزار تن تنها این یک نفر خیره رویی کرده و بیک کاری که ممنوع است و در نظرها زشت شمرده میشود اقدام نموده . در مورد فرض ما این موجب در میان نیست و از گناهکار « **تجری** » رخ

نداده است . اینست اجرای آن مجازاتی که در قانون تعیین گردیده با حق و عدالت سازگار نخواهد بود . از این گذشته وقتی که یک جرمی شیوع یافته و صدها کسان بآن مرتکب میباشند و ما تنها یک یا دو تن را بدادگاه کشیده و مجازات میدهیم این تبعیض گذشته از آنکه سخریه آور است بآن محکومین تشدید مجازات نیز محسوبست . اینها نکات مهمی است که باید در اجرای عدالت منظور گردد .

در چنین موردی قاضی باید باحترام مقام قضاوت از رسیدگی خودداری کند و باعتراف برخاسته بگوید : اگر این قانون مجریست چرا عملاً ممانعت نکرده اید؟! ... چرا وسایل ارتکاب آنرا فراهم ساخته اید؟! . اکنون هم چرا همگی را دنبال نمیکنید؟! . چرا تنها یکی دو تن را برگزیده و پیشگاه دادگاه آورده اید؟! ... چرا دستگاه قضاوت را بازیچه اغراض خود ساخته اید؟! .

ما نیک میدانیم که چون رضاشاه بروی کار آمد اصول دیکتاتوری را پیش گرفت و بسیاری از قانونها را از میان برد . نخست قانون انتخابات را از میان برد که نمایندگان را خود دولت برمیگزید . سپس قوانین دایر ب بازداشت و زندان را از میان برد که شاه هر که را میخواست دستور بازداشت و زندان میداد .

همچنین قانونهای بسیار دیگری را بی اثر گردانید و ما میدانیم که انبوه مردم در برابر او بخاموشی گراییدند و اعتراض ننمودند بلکه با او همراهی نشان دادند و همدستی دریغ نگفتند ، وزیران این رفتار را کردند . نمایندگان دارالشورا این رفتار را نمودند . ادارات باینکار شرکت کردند . روزنامه ها بآن خشنودی نشان دادند . اینها چیزهاییست که ما فراموش نکرده ایم و باین زودی نخواهیم کرد .

آری امروز کسانی میخواهند خود را از شرکت در کارهای آن روزی بر کنار وا نمایند ولی همه میدانند که دروغست . این قانونها که امروز در جلوی ماست اینها را که گزارده ؟ اینها را نمایندگان گزارده اند که با دستور شاه سابق انتخاب می گردیدند و هر قانونی که می آمد بی چون و چرا تصویب می کردند . ادارات نیز بی چون و چرا آن قانونها را اجرا میکردند . روزنامه ها نیز ستایشها مینوشتند و هر روز ستونهای خود را پر از ستایش میساختند . اینکه میگویند ناگزیر بودیم همگی دروغ میگویند . ما نیک میدانیم که از روی میل و دلخواه با آن اوضاع همراه بودند . اگر اینها همراه نبودند تنها یک تن رضاشاه چکار توانستی کرد؟! .

شگفتتر آنست که کسانی که امروز شکایت میکنند و در این پرونده نام دارند از کمکهای مهم شاه گذشته بوده اند و در پیشرفت کار او دخالت بسیار نموده اند . مثلاً شاهزاده فیروز که این پرونده بنام خواستن انتقام او تدوین یافته یکی از کسانی بود که در آغاز کار با رضاشاه همدست بود . من از خانواده اسدی جز دوستی ندیده ام ولی پوشیده نتوانم داشت که همان آقای اسدی یکی از افزارهای کار رضاشاه بود و علاقه و دلبستگی بی اندازه با او مینمود .

من شنیده ام چون در مشهد حکم اعدام را با خوانده اند متأثر گردیده و چنین گفته : من در این قضیه جرمی که مستوجب اعدام باشد ندارم این مجازات نتیجه آن ظلمهایی است که بنام شاه پرستی بمردم نموده ام . اگر این سخنان را گفته باشد راست گفته است .

هر چه هست ما اکنون در برابر این اشکالیم که آیا میتوان این متهمان را بدست آویز قانونهایی که بیست سال ملغی بوده است مجازات نمود؟! البته در اساس اتهامات وکلای دیگر دفاع خواهند کرد و این چهل فقره اتهام بنام بازداشت غیرقانونی مسلم و ثابت نیست و ما از روی قرینه چهار پرونده قتل میتوانیم دانست که در آنها نیز مقصود اثبات جرم بوده و بهر یکی ایرادهای بسیار میتوان گرفت . این دفاعات را وکلای دیگر آقای مختاری خواهند کرد و من یک موضوع کلی را دنبال میکنم .

این بسیار بی معنی است که بیست سال در این کشور دیکتاتوری مجری باشد و از وزیران گرفته تا روزنامه نویسان همگی آنرا بپذیرند و گردن گزارند و همراهی نمایند ، و اکنون بیکبار برگشته و بیقه چند تنی چسبیده و بمحاکمه بکشند . این چیز است که همه بیگانگان بما ایراد توانند گرفت . بخصوص که در این تعقیب نیز پاره اغراضی محسوس باشد و ما ببینیم که در پرونده آنچه بسود متهمان است بکنار گزارده اند و تنها در پی اثبات جرم بوده با تکلف دلیلهایی سوق کرده اند .

من سخنم را در اینجا بپایان میرسانم . خلاصه دفاع من آنست که اتهام کشتن چهار نفر ثابت نیست و پرونده ها خلاف آنرا میرسانند و در آن باره برای هر دو از موکلینم درخواست برائت مینمایم . درباره پرونده های

دیگر آقای مختار من چنین میدانم که نمیتوان آنها را تعقیب کرد و این تعقیب بر خلاف حق و عدل است . قانونهایی که بیست سال ملغی بوده بعنوان تخلف از آنها مجازاتی نتوان داد . اگر دادگاه این نظر مرا نپذیرد البته وارد رسیدگی خواهد شد و من در آنصورت یک پیشنهادی دارم و آن اینکه برای جلوگیری از سخریه و طعن بیگانه و خودی همه کسانی که دیروز در زمان رضاشاه مصدر کارهایی بوده و در نقض قوانین شرکت کرده اند نیز تعقیب گردند و اگر بنا این باشد باید هر یکی از ما فهرستی از این کسان تهیه کند و بنام اعلام جرم بدادسرا فرستد که پرونده برایشان تنظیم گردد و من خود یک چنین فهرستی را تنظیم توانم کرد .

پرچم روزانه شماره ۱۸۲ سال یکم سه شنبه ۱۰ شهریور ۱۳۲۱

پاسخ بروزنامه اطلاعات

در شماره دیروز اطلاعات چنین نوشته که در سی امین جلسه محاکمه مختاری من بدادستان سخنان زنده ای گفته ام . شگفت از مخبر آن روزنامه است که چنین خبری را برای آن آورده اگر آقای مخبر روز چهارشنبه گذشته در جلسه دادگاه حاضر بوده بایستی فراموش نکرده باشد که دادستان نسبت بوکلای مدافع و بخصوص بشخص من با چه لحن بی ادبانه ای حرف زد و من اگر در دفاع خود بیاناتی کردم و دروغهای دادستان را برخش کشیدم ، سزای بی ادبی او را دادم . یک دادستان چرا باید از حد ادب بیرون شود؟! دادستانی که از حد ادب بیرون شد باید او را ناشایسته دانسته و از وزارت دادگستری بخواهند که او را بردارد نه اینکه بگناه او پرده کشیده بدیگری که پاسخ داده اعتراض کنند . من متن و بیانات خود را در روزنامه چاپ میکنم که مردم بخوانند و داوری نمایند .

کسروی